

جایی برای سینما نیست

کنار گذاشته شد که البته چندان هم تازگی نداشت و موارد مشابه سالهای اخیر را هم به یاد داریم. اتفاقی یکی از این فیلم ها، «سه زن» خانم منیره حکمت را دیدم. فیلمی معقول و اجتماعی است ولی به پای «زندان زنان» او نمی رسد. اشکال به گمانم بیشتر از



سناریوست. نتوانسته قصه سه زن ماجرا- مادر بزرگ، مادر و دختر- را جفت و جور کند و شخصیت ها و روابط و انگیزه ها کمی لق است. با این که فضای تاریک آن بی تاثیر نیست اما آدم هایش روح و جان ندارند و خط داستان در سه جهت مختلف دچار نوسان می شود و در نهایت حس و آگاهی کلی را به مخاطب نمی دهد. در جشنواره بیست و ششم چند تا فیلم هم بود که به آنها امید داشتم. مثل «صدسال به این سال ها» ی سامان مقدم که دچار مشکل شد و «آتشیکار» محسن امیریوسفی که با «خواب تلخ» نشان داده بود فیلمسازی با فکر و اندیشه است اما «آواز گنجشک ها» ی مجید مجیدی با تأسف ضعیف ترین فیلم او از کار در آمد. حتی ضعیف تر از «پدر». فیلم مسیر همواری را از لحاظ موضوع طی نمی کند و به ماجراهای فرعی رو می آورد و آخر سر هم معلوم نمی شود فیلمساز می خواسته چه مسئله ای را مطرح سازد. از گنجشک ها به شتر مرغ و بعد به ماهی های قرمز اقتاده بر زمین! درباره «کنعان» حرف زیادی نمی شود زد. دو فیلم قبلی مانی حقیقی را ندیده ام و این یکی گویا قصه دارست. منتها اولاً قصه تازگی چندانی ندارد (بعد از رجوع به «چهارشنبه سوری») و ثانیاً کارگردان نتوانسته هیچ حس و حالی را از طریق روابط و شخصیت هایش ایجاد کند. ریتم فیلم کند است و این البته با توجه به آثار کنونی ما مسئله مهمی نیست. ولی در کلیت با وجود بازی خوب محمد رضا فروتن، فاقد آن قوت و نفوذ احساسی و معنوی لازم است.

و اما فیلم با هویت فرهنگی و تاریخی و اسطوره ای «آتش سبز». برای فهم و درک فیلم حواله تان می دهم به حرف های خود محمد رضا اصلانی: «وقتی ابراهیم در آتش بود، زنبوری همه تلاش بود که با دهانش، نقطه ای در هیچ، آب بیاورد و بر آتش زند. کسانی بر او، این زنبور طلایی صادق خندیدند. نمی دانم آن زنبور چه شد». لابد شد زنبور آتش سبز؟! جشنواره فیلم فجر شده است سال به سال دروغ از پارسال ... جشنواره ۲۶ سرد و بی تفاوت و خالی از هر تأثیری بود. بیش تر فیلم ها را سانسور کرده بودند. صحنه های حساس فیلم ها بی دلیل و بنا به سلیقه شخصی چیده شده بود. یکی از تهیه کننده ها به من گفت مسئول جشنواره به او گفته بود که کلوزآپ ها (تصاویر درشت) بازیگر زن را باید حذف کند چون چشم های سبز زن اغوا کننده است!

یادم هست که سالهای خیلی دور همین جشنواره چه شور و هیجان و حالی داشت. با اشتیاق می رفتیم به تماشای فیلم ها. شاید فیلم ها بهتر بود. در این سالها چه اتفاقی برای سینمای ما و فیلمسازی های ما افتاده است؟ هیچ اتفاقی. چون این سینماست که در اصل پس رفته (حالا گیریم سانسور جاری را هم در نظر نگیریم). سینمای واقعی، سینمای با اصالت، سینمایی که در آن عشق و احساس و پاکی و خلوص بود، کجا رفت؟

از کل سینما آغاز کنیم. راستش هنوز هم در نیافته ام که چرا منتقدین و سینما دوستان امروز هلاک همه فیلم های جدید هستند. لابد دیجیتال و کامپیوتر بازی، به نشانه هم پای بی جهان مدرن متمدن، کله پای شان می کند. فقط دریافته ام که «فیلم» ندیده اند. به همین سادگی! فیلم های محبوب روز را نگاه کنید (اگر بشود تاب آورد) و لابد باز برای عقب نماندن از قافله تمدن مدام در نوشته هاشان در کار توجیه خشونت

و خون و کشتارند. سه - چهار تا فیلم قدیمی به دستم افتاد (از جمله «تک خالی درحرفه» بیلی وایلدر، «پرنده شیرین جوانی» ریچارد بروکس، «دوئل در آفتاب» کینگ ویدور و «قمار باز سین سیناتی» نورمن جوپسن) و باز توجیه کرد علت دل بستگی آن زمان ما را به سینما و عجز از مطلقاً کنار آمدن با مهمل های امروز... چه فیلم های ساده، عمیق و با آبرویی، چه موضوع های قشنگ و پیچیده با رابطه های واقعاً بالغ. هر بار که آدم این فیلم ها را می بیند اعجاب می آورد به استحکام آنها مثل آب روان. آنقدر روان که ظرافت هایش به چشم نمی آید. چه قدر آن زمان ها دست کم می گرفتیم این فیلم ها را. شاید چون فیلم های زلال، بی ادعا، بدون جشنواره ای و جایزه ای بودند.

حالا بیاییم سراغ فیلم های امروز... جز خون و خشونت و قساوت چیز دیگری در اغلب آنها سراغ دارید؟ فیلم هایی که به وسیله مغزهای بیمار و ذهن های خطرناک بر پرده پاشیده می شود. در «جایی برای مردان پیر نیست» یک قاتل قسی القلب برای تصاحب یک میلیون دلار پولهای مواد مخدر، هرچه آدم سر راهش است را با یک لوله متصل به اکسیژن و ساچمه می کشد! حتی در این فیلم به سگ ها هم رحم نمی کنند (بعد بابت این اعمال فجیع اسکار هم می گیرند) و برادران کوش که آن معجون وحشتناک «فارگو» را، با آن موضوع شمشیر کننده چرخ کردن گوشت بدن یک انسان ساخته اند این بار هم جا به جا مغز آدم ها را متلاشی می کنند. یا در فیلم «بیمان های شرقی» که قهرمان ماجرا لخت در یک حمام مورد حمله دو مرد غول پیکر بی رحم قرار می گیرد و با خنجر و داس همدیگر را تکه پاره می کنند و از آن فجیع تر فیلم موزیکال تیم برتن «سوینی تاد» (لطفاً توجه کنید: موزیکال) که سرتاسرش خون است و از همان شروع تیتراژ سرازیر می شود و تیغ سلمانی در دست جانی دپ است و از گردن هایی که بریده خون فوران می زند. تازه گوشت بدن مرده ها را لای کلوچه به مشتریان بیخا می فروشنند! واقعاً این است سینما؟ این است هدف و مقصود و مأموریت هنر؟

نمی خواهم آن سینمای مخرب غرب را به سینمای آرام و کند خودمان ارتباط بدهم. می خواهم به جشنواره فیلم فجر امسال اشاره کنم با فیلم های خنثی و بی تماشاگر... این فیلم های به اصطلاح «جدی» ما چرا آن قدر خشک و شل و فلسفی/ معملی اند؟ واقعاً این فیلم ها را برای کی می سازند؟ منتقدین و فلاسفه یا زن خانه دار و کارگر؟ چه انتظاری هست که مثلاً تماشاگرهای ما بروند فیلم های «معناگرا» را تماشا کنند و به زور خوششان بیاید؟ نفس سر هم کردن یک قصه، جوری که تماشاگر را کلافه و کسل نکنیم خودش هنری است. بعد هم راستی سینمای معناگرا یعنی چه؟ یعنی بقیه فیلم ها بی معنا هستند؟ امسال چند فیلم نسبتاً بدرد بخور از جشنواره

مستله دیگر کسل بار بودن مراسم اجرایی است. باب هوپ زمانی که آن اجرای بسیار کشدار را روی صحنه انجام می داد، جان استیوارت- مجری آخرین دوره - هنوز به دنیا نیامده بود لیکن همچنان همان وضعیت خسته کننده در مراسم برقرار است. تماشاگران امروز دیگر مثل آن روزها حوصله شنیدن حرف های زیادی را ندارند. به نسبت همه جشن و جشنواره های جهانی، اسکار در حال حاضر پایین ترین میزان و مقدار بیننده را داراست. بروس دیویس- مدیر اجرایی آکادمی - گفته است: «صادقانه بگویم که احساس اندکی آزدگی می کنم. شاید که باید به دنبال نوع دیگری از نمایش برای اهدای جوایز باشیم. اسکار در حقیقت زمانی توجه ها را به خود معطوف کرد که مراسم دیگری از طریق تلویزیون نمی توانست تا آن درجه توفیق و محبوبیت داشته باشد. ما اینک در فضا و زمانی زندگی می کنیم که باید بدانیم داریم برای تماشاگران بسیار محدودی آنرا برگزار می کنیم». پیش از آنکه موعد اسکار دوره ۸۱ فرارسد، بد نیست نگاهی داشته باشیم به مواردی در اسکار سال گذشته که منجر به شکست و ناکامی آن شد.

۱) نامزدها اعلام نامزدهای اسکار ۸۰ شوک دهنده بود. سابق بر این فیلم هایی برگزیده می شد که در نمایش عمومی با



دنباله مطلب در صفحه ۱۹

فیلم و سینما

پرویز نوری

E-mail: parviznouri@hotmail.com

سینما در بهار ۲۰۰۸

«آدم های باهوش» - Smart People
چه بر سر یک پروفیسور تنها می آید وقتی زندگی اش از لحاظ روابط جنسی دچار خلاء می شود؟ دنیس کوید در قالب پروفیسور غرغروی ظاهر می گردد که با شاگرد جوان سابق خود (با بازی ساراجسیکا پارکر) رابطه برقرار می سازد و در این بین نمی داند با دختر نوجوانش (با بازی الن پیچ) چه کند. فیلم را نوام مورو کارگردانی کرده است. «سارا هارشل را فراموش کن» - Forgetting Sarah Marshall
گویی هاوایی بهترین مکان برای مرهم نهادن بر قلب های شکسته است... در آن جاست که یک مرد مطلقه با عشق تازه، دوران احساسی جدیدی را از سر می گیرد. چنین واقعه ای برای آن جوانک بینوا (با بازی جیسن سیگل) پیش می آید تا سعی کندخویش را از خاطره تلخ «سارا» (با بازی کریستین بل) به رهااند. جادا پاتو (سازنده «مرد باکره ۴۰ ساله» و «حاملیگی») که تخصص در ساخت آثار بی پرده

بهاری با شکوفه های پژمرده...!

فصل بهار همیشه فصل فیلم های کوچک و کم اهمیت و بی تفاوت بوده است. علتش البته این است که متعاقب آن فصل تابستان از راه می رسد، و تابستان همچنانکه می دانید، فصل فیلم های داغ و بزرگ تجاری سینماست... با این حال بی مناسبت نیست از میان ۳۵ فیلمی که قرار است در بهار امسال در سینماها به نمایش در آید، تعدادی از بهترین هایش، اگر بهترین باشد، را به شناسانیم. «۱۰,۰۰۰ سال قبل از میلاد» - 10,000 BC
فیلم های رولند امریش (مانند «روز استقلال» و «روز بعد از فردا») توانسته است تماشاگران را به سینماها بکشاند. آخرین فیلم او به ماجراهایی تاریخی توجه دارد با داستانی سرگرم کننده از یک شکارچی ماموت (با بازی استیون استریت) که در دوران تمدن مصر، دختر مورد علاقه اش (با بازی کامیلا بل) را می رباید. «گراند» - The Grand
کمدی سبکی است درباره بازی های جهانی پوکر با شرکت وودی هارلسن، دیوید کراس و شرل هاینس... کارگردانی را زاک پن (سازنده فیلم «اتفاق در لاک نس») انجام داده است. ورنر تسوگ - فیلمساز با سابقه آلمانی و خالق «سپیده دم رهایی» - حاضر شده نقش یک قمار باز را در این فیلم بازی کند. «شب های بلوبری من» - My Blueberry Nights
وانگ کاروایی - فیلمساز معروف هنگ کنگی - نخستین فیلم انگلیسی زبان خود را با شرکت خواننده شهیر نورا جونز ساخته است (آنچه انگ لی با آوازه خوان جول نتوانست به انجام رساند). این فیلمساز موفق شده تا از یک خواننده متین و با وقار یک بازیگر جلدی بیافریند. جونز نقش گارسنی را دارد که طی سفر جاده ای با حوادثی رو به رو می شود و با دختری بد (با بازی ناتالی پورتمن) در نوادا برخورد می کند و در همین احوال جودلامه به عنوان صاحب یک کافه خاص کیک های بلوبری وارد ماجرا می گردد. «کله چرمی ها» - Leatherheads
جرج کلونی براساس قصه ای درباره فوتبال طی دهه ۱۹۲۰،



و وقیحانه دارد، تهیه کننده این کمدی سکسی است. «سلاطین خیابان» - Street Kings
پس از چهارده سال یک بار دیگر کیانو ریوز همان لباس پلیسی را که در فیلم «سرعت» به تن کرده بود، می پوشد و در نقش پلیس خیابان های لس آنجلس به مبارزه و ستیز علیه پلیس های دیگر بر می خیزد... سناریو از دیوید آیر است که قبلاً «روز تمرین» را در همین زمینه نگاشته بود و کارگردانی را هم خود انجام داده است. جیمز الروی - رمان نویس معروف قصه های پلیسی ال ای - در نگارش سناریو مشارکت داشته است. «بیبی ماما» - Baby Mama
یک کمدی دیگر از همان نوع که می دانید و این بار تینا فی در آن نقش اصلی را دارد. او یک زن ۳۷ ساله مجرد است که در یک شرکت کار می کند و با مادرش (با

کمدی سبکی است درباره بازی های جهانی پوکر با شرکت وودی هارلسن، دیوید کراس و شرل هاینس... کارگردانی را زاک پن (سازنده فیلم «اتفاق در لاک نس») انجام داده است. ورنر تسوگ - فیلمساز با سابقه آلمانی و خالق «سپیده دم رهایی» - حاضر شده نقش یک قمار باز را در این فیلم بازی کند.

«شب های بلوبری من» - My Blueberry Nights
وانگ کاروایی - فیلمساز معروف هنگ کنگی - نخستین فیلم انگلیسی زبان خود را با شرکت خواننده شهیر نورا جونز ساخته است (آنچه انگ لی با آوازه خوان جول نتوانست به انجام رساند). این فیلمساز موفق شده تا از یک خواننده متین و با وقار یک بازیگر جلدی بیافریند. جونز نقش گارسنی را دارد که طی سفر جاده ای با حوادثی رو به رو می شود و با دختری بد (با بازی ناتالی پورتمن) در نوادا برخورد می کند و در همین احوال جودلامه به عنوان صاحب یک کافه خاص کیک های بلوبری وارد ماجرا می گردد.



یک کمدی رمانتیک به سبک و روال «داستان فیلادلفیا» ساخته و خود در آن نقش اول را به عهده گرفته است. او یک بازیگر رند و ناقلاقی جذاب است که با به کار گرفتن یک ستاره پرنیستون (با بازی جان کرایسنکی) می خواهد چهره تیم خود را تغییر دهد. در این حال یک خبرنگار (با بازی رنی زلوگر) قصه آنان را دنبال می کند. «جزیره نیم» - Nim's Island
دخترچه ای (با بازی ایگیل برسلین) که شیفته رمان های پر ماجراست، از نویسنده محبوب خویش (با بازی جودی فاستر) می خواهد تا به او کمک کند و جزیره بهشتی را از شر اشغال کننده هایش نجات دهد... به شیوه آثار تخیلی از این نوع، بسیاری از حادثه های دلهره آور و هیجان انگیز خاص کودکان در فیلم گنجانده شده است.

چرا «اسکار ۲۰۰۸» بدترین دوره اسکار در طول تاریخ است؟

سوم هم نمی رسید. هرچند مراسم امسال در واقع نوعی چالش برانگیزی خاص بود زیرا اولاً آسامی مردم پسندی در بین نامزدها دیده نمی شد و ثانیاً هالیوود هنوز از گرفتاری سه ماه اعتصاب نویسندگان خلاصی کامل نیافته بود. با این حال گناه از کی و کجاست؟ واقعیت این است که آکادمی اسکار در دهه های اخیر به شدت سیر نزولی پیموده است. بهتر است گفته شود اینکه متصدیان ومسئولین اسکار نتوانسته اند مردم را به راحتی در صندلی هایی که دوست دارند، بنشانند. روزهایی که مجسمه طلایی آثاری چون «بن هور»، «داستان وست ساید» و «آوای موسیقی» را برای همیشه ماندگار ساخت، سپری شده است. به خاطر کدام فیلم عامه مشتاقانه در انتظار می ماند که اسکار بگیرد؟ به خاطر «شکسپیر عاشق»، یا «ذهن زیبا» و «شیکاگو» و یا «تصادف»؟

دوره ۸۰ مراسم توزیع جوایز اسکار در ۲۴ فوریه امسال را باید بدترین دوره آن در طول تاریخ خواند. برای یک لحظه هم که شده بایستی به فکر افتاد که چرا؟ چرا بزرگ ترین جایزه سینمایی جهان در سال هشتماد کم ترین بیننده را داشته است؟ و چرا اسکار دیگر آن اهمیت و ارزش همیشگی اش را از دست داده است؟ قیاس دوره آخر با سال ۱۹۵۴ - سالی که «از این جا تا ابدیت» اسکار بهترین فیلم سال را گرفت - و ۸۲ درصد مردم در مقابل تلویزیون های سیاه و سفید خود نشسته و با اشتیاق مراسم آنرا تماشا کرده بودند، نشان می دهد که اسکار امسال فقط ۲۹ درصد تماشاگر داشته است. حتی طی ده سال گذشته هم اگر خواسته باشیم مقایسه ای کنیم با آخرین دوره آن در می یابیم که وقتی «تایتانیک» مجسمه طلا را به خانه برد، بیش از نیمی از جمعیت آمریکا پای تلویزیون ها نشسته بودند اما امسال تعداد بیننده ها به یک